



۲۰۱۷/۰۷/۰۱

سیدهاشم سدید

## نامه های داکتر حقوق، سیلی ای بر روی مردم دردمند ما

متنی که کمی برجسته تر و تیره تر نوشته شده است، قسمتی از نامه منتشره شادروان صمد بهرنگی، نویسنده ای از میان نویسندگان روشنفکر، مترقی، با احساس، با عاطفه، شریف و انسانگرای به نام ایران می باشد، که به یکی از دوستانش به نام "اکبر نژاد" ارقام نموده و من آن را به ارتباط نوشته هائی از چند انسان تحصیلکرده و صاحب مدارک عالی و ظاهراً روشن و صاحب ضمیر، که با تأسف و خلاف همه انتظاراتی که از ایشان می رود به حمایت خشن ترین، بی سوادترین، بی منطق ترین و خونخوارترین انسان هائی که کشور ما را از بیشتر از دو دهه به بدترین بحران ها سوق داده و هر روز ماتی بر ماتم و دردی بر درد های مردم ما می افزاید، انسان هائی که خود را طالب و بندگان راستین، و به تبع آن، جانشین خدا بر روی زمین و مالک نفس همه انسان ها می نامند، برخاسته اند.

شادروان صمد بهرنگی با تشخیص بسیار مناسب و بجای خود از این گونه تحصیلکرده های بی تحصیل و انسان های نائسان به دوستش چنین می نویسد:

**"... اما باز باید به طور متفرقه امتحانات درس و کلاس را بگذرانی و آن یک تکه کاغذ بی ارزش را که نامش دیپلم یا لیسانس یا دکتر است، بدست بیاوری. بعد هم باید و باید دنبال مطالعه آزاد و کتاب خواندن را بگیری و همیشه یاد بگیری و همیشه بخوانی. چون با دیپلمه و لیسانسیه یا دکتر شدن آدم با سواد نمی شود و شعور اجتماعی پیدا نمی کند. تو اگر شعور و فهم اجتماعی داشته باشی، در همه کاری مفید جامعه خواهی بود. البته اگر قصد داری راحت و بی درد سر زندگی کنی و از جامعه و مردم و از درد های اجتماعی بی خبر بمانی و فقط برای خودت خانه و زندگی راحتی درست کنی، کارت آسان است. کافی است بی اندازه متملق باشی، همیشه کلاه سر مردم بگذاری، از حق رو بگردانی و مثل گوسفند سرت را پائین بیندازی و شاش خودت را بو کنی تا زندگی راحت و پول بی حساب گیرت بیاید..."**

تجربه نشان داده است و واقعیت هم همین است، که دیپلمه و لیسانسیه و دکترا (البته نه همیشه و در مورد هر فردی) نه با سواد و انسان می سازد و نه راهی است یگانه و قطعی برای رشد شعور اجتماعی و احساس و عاطفه انسانی و تعهد نسبت به راستی و حقیقت و نوع دوستی و عدالت و درست کاری و دوری از گناه و اجتناب از فساد های رنگارنگ و نفاق و دوئی گری و جهالت پروری و جنگ.

به کرزی و احمدزی و عبدالله و صد ها دوست و رفیق و همفکر و همنظر و همسنگر این ها - و به همین جناب دکتر حقوق و حمایت وی از طالب، و آن استاد استادانی که بوسه بر چشم ملا عمر، رهبر گروه خونریز و جاهل طالب می زند، یا کسان دیگری از این دسته یا صنف، که با یافتن هر فرصتی آشکار و پنهان به پشتیبانی از ناپذیرفتنی ترین ناپذیرفتنی ها و بدترین منابع شر و فساد و دشمنی و جنگ بر می خیزند - نگاه کنید و ببینید که همه دارای دیپلم و لیسانس و دکترا هستند؛ و به کشوری که اسیر پنجه هولناک فقر و خفقان و درشتخوئی و فساد و بی عدالتی و جنگ است.

ملا محمد نبی محمدی مرد؛ همچنان ملا یونس خالص و شیخ ربانی و آخوند مزاری و... کار ما امروز به دست دیپلمه ها و لیسانسه ها و دکتر ها افتاده است. اگر قرار چنان می بود، که دیپلوم و لیسانس و دکترا در هر حالتی انسان و باسواد می ساخت، احساس و عاطفه و وجدان انسان را بیدار می کرد، اخلاق انسان ها را تطهیر می نمود و شعور و مسئولیت های اجتماعی انسان ها را بالا می برد و سبب پاکیزگی می شد، باید با از بین رفتن ملا های مدرسه رفته و حوزه دیده و عمامه به سر و روی کار آمدن این همه لیسانسه و دکتر نه اشکی دیگر از چشمی فرو می غلطید، نه دیگر فریاد حزن انگیزی شنیده می شد، نه جوی های خون در کشور ما و در جهان جریان می یافت، نه تفرقه و دشمنی و جنگی بر زندگی ما سایه می گسترد و نه بی عدالتی و فساد و کشمکش بر سر قدرت در کشور وجود می داشت. زندگی، مانند آن روز هائی که همکیشان و هم سنخان طالب - حکمتیار و دوستم و مجددی و ربانی و مسعود و مزاری و امثالهم بعد از سقوط نجیب محشری در کابل برپا کردند - با موجودیت افرادی که دارای دیپلمه و لیسانسه و دکترا هستند، چنانکه بود و چنانکه رفت، هنوز هم وحشتناک و کشور ما هنوز هم همان صحرای محشر است، که با آمدن به اصطلاح مجاهدین به کابل در اوائل دهه هفتاد بود. طالب نمونه زنده ای از انسان های درنده و خونریز و جاهل و خودکامه و مستبد است، که همه، زن و مرد و صغیر و کبیر، شاهد جهنمی ساخته شده به دست او در کشور خود بودیم و هستیم. گروهی که هیچ انسانی، به خصوص انسان های بامعرفت، مترقی، انسانگرا، جوینده آزادی و حامی یک جامعه باز و دموکرات، در عصر حاضر آرزوی به قدرت رسیدن آن را در کشور خود نخواهند کرد؛ چون می دانند، که حاصل نظام های استبدادی و خودکامه چیزی نیست غیر از بدبختی و ذلت و خواری و نفرت و ترس؛ و به تبع آن: تهی شدن از آرزو و شوق سازندگی، دست کشیدن از کار و تلاش، بی رنگ شدن زندگی و رو به نزول و افول رفتن طراوت و شادی و تحرک و سرزندگی و... و به قول ماکسیم گورگی "در سکوت زیستن و رنج بردن"؛ که نه سکوت رضایت است، نه سکوت وطنه، نه سکوت توافق، نه سکوت شرم عالم در برابر جاهل، نه سکوت مردگان، بلکه سکوتی است ناشی از ترس زندگان از انسان های خودسر خودمحور شرارت پیشه ای بی منطق و خونریز و خودکامه و از خودراضی.

محک درستی سخن شادروان بهرنگی، دکتر حقوق مورد نظر خانم ملالی موسی نظام به مثابه مشت نمونه خروار است، که باید، اگر داشتن سند و مدرک تحصیل همیشه و در هر موردی اثری بر اخلاق و تربیت و عاطفه و وجدان انسان می داشت، و زندگی در یک محیط پیشرفته و قانونمند و آزاد و دموکرات و نسبتاً انسانی غرب آدم را سر عقل می آورد و انسان می ساخت، با چنان نامردمی با سیلی بر روی میلیون ها انسان مرارت کشیده و ناراض از طالب در کشور ما نمی زد. اما می بینیم که چگونه این دکتر حقوق عاشقانه و با سرسختی تمام نامه

پشت نامه می نویسد و از طالب با همه جهالت و خودکامگی و جنایات، و با همه سرسپرگی هایش به دشمنان میهن و مردم ما دفاع می کند و در جهانی که ملت ها از جهل و جاهل، از کهنه و کهنه پرست و کهنه پرستی و از استبداد و اقتدارگرایی و خشونت و حکومت های دین بنیاد و مطلق گرا، که رهبر هم قانون است، هم مجری قانون و هم قاضی، فاصله می گیرند و در پی رشد دانش و رستگاری و تحول و تکامل و آزادی و زندگی بهتر و سازندگی و توسعه سیاسی - اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی هستند، ما را به داشتن یک حکومت قرون وسطایی خیلی ها بدتر از رژیم آخند های ایرانی تر غیب می کند.

با این مختصر از آنچه می توان هزاران صفحه را سیاه کرد و شرح کلمه به کلمه از درد های بی پایان و جانکاه مردمان سرزمین خویش را طی چهار دهه، به خصوص شرح زندگی غم انگیز و خونین مردمان سرزمین خویش را در دوران سیاه امارت طالبانی و کمابیش شانزده سال پر از ضجه و فریاد و خون و ویرانی تاریخ کشور و همداستان شدن ارباب تحصیل و مدرک با این وحشیان خونریز بیان نمود، به مصداق این سخن که:

گفتم که الف، گفت دگر گویم هیچ

در خانه اگر کس است یک حرف بس است

سخن را در مورد طالبان نکتائی پوش و صاحب دیپلم و لیسانس و دکترا در همین جا به پایان رسانیده به مثابه گلایه از کسانی که نشر نظریات چنین مار های زهر آگین، ولی خوش خط و خال را در سایت های خویش مساعد می سازند، سخنی چند عرض می دارم:

سایت های اینترنتی که خود را دارای عقل سلیم، دوستدار علم و دانش و ترقی و تجدد و سنت های پسندیده و انسانی غرب و حامی انسان و انسانیت، عقلانی شدن زندگی و سیاست، تکثر گرایی و... می خوانند، چگونه در کشمکش های قلمی میان تندروان ضد آزادی های سیاسی - اجتماعی و روشنفکران طرفدار تغییر و تحول و برابری انسان ها و پیدایش اندیشه های جدید سیاسی، مخالف اقتدارگرایی و حکومت دینی هستند، در کنار گروه اول می ایستند و تعهدی را که در قبال انسانیت و علم و مردم و کشور و عدالت دارند فراموش می کنند و به نشر مقاله های قابل نکوهش، گاهی هم در ستون مقالات "انتخابی" و "برگزیده" اقدام می کنند؛ سایت هایی که اکثریت نویسندگان آن خود را در زمره سرآمد روشنفکران عصر و عاقلان دوران و آزادی خواهان و متجددین و دموکرات های زمان به حساب می آورند، آیا نمی دانند که چنین مقالاتی با چه انگیزه ها و نیاتی نوشته می شوند و چه اثرات منفی بر اذهان مردم ما دارند؟

من، شخصاً، نمی دانم که این سایت های اینترنتی، که بر سایت های اینترنتی دیگری، مثل "دعوت" و "کابل پرس" و... به نام سایت های غیر مردمی و مبتذل می تازند و خود را جدا و متمایز از آن ها می دانند، با نشر چنین مقالاتی چگونه خود را متباین از سایت های یاد شده می دانند و می خوانند؟

شادروان صمد بهرنگی در ادامه برش بالا از نامه خود به آن دوستش نوشته می کند: **"البته در این صورت دیگر من و تو هیچ ارتباطی با هم نداریم، بعلاوه تو دشمن من خواهی بود و من دشمن تو..."**

چرا؟ چون، آنکه در فکر حکومت قانون و تفکیک قواء است و حق استیضاح قوه مجریه توسط مجمع قانون گذاری را که به نمایندگی مردم عمل می کند و خدمت به مردم را یکی از اولویت های اساسی سیاست و نظام خوب و مردمی می داند و طرفدار مشارکت سیاسی همه آحاد ملت در امور عمومی در مفهوم گسترده آن است

و در فکر پیشرفت و آبادی و رفاه و آزادی اندیشه و عقیده می باشد و می خواهد کشورش را آباد و مردمش را شاد ببیند، هیچ گاهی با کسانی که از نظام های توتالیتر و آزادی کش، که تحمل اپوزیسیون را به هیچ شکلی ندارند و جامعه را به نام دین و خدا به بندگی و بردگی می کشانند و مخالف نهاد های دموکراتیک در کشور هستند و با انسان گرائی و جامعه مدنی و جامعه رفاه و درس و تعلیم و مدرنیته ناسازگار می باشد و نصف جامعه را فاقد هوش و فاقد حق و آزادی و زیستن مانند یک انسان صاحب حق و حقوق می دانند و کارشان تروریست پروری و بمب گذاری و انتحار و انفجار و کشتن است، نه دوستی دارند و نه همکاری و رفاقت؛ حتما اگر سایت های شان تا ابد بی خط و خبر، و بی مضمون و مقاله باقی بماند!

ناشر را از روی نوشته هائی که نشر می کند، باید شناخت. نوشته های خوب و سازنده و مفید که به منظور گره گشائی از معضل مردم و کشور و دادن آگاهی های سالم و سازنده و رهنمود های نیکو در یک سایت نشر می شود، نشان از درونمایه اخلاقی و تقبل مسؤولیت ملی - ایمانی آن سایت در برابر جامعه دارد.

سایتی که از صلح و آشتی سخن می گوید و تبلیغ وحدت می کند، هیچ وقت، به طور نمونه و مثال، به نشر نوشته ای اقدام نمی کند که نویسنده آن با الفاظ و کلماتی نهفته در هزار پوشش به تشدید نفاق و دشمنی بپردازد و به دفاع از یک قوم یا قبیله و زبان و یک فرد، در جامعه ای که به ده ها قوم و قبیله و زبان و فکر و اندیشه وجود دارد، دست بزند. چنین سایتی می تواند منبع مصروف شدن مردم شود، اما هیچ گاهی نه تنها نمی تواند مصدر خدمت واقعی به مردم و کشورش گردد، که دیر یا زود پرده از چهره واقعی گردانندگان آن، اگر از این سیاست ناباب دست برندارند، برخواهد افتید.

گردانندگان چنین سایت ها باید بدانند، که میزان رشد آگاهی و خرد انسان های جامعه ما رو به فزونی است و زمانی نخواهد گذشت، که انگشت های انتقاد مردم یکی پس از دیگری به سوی آن ها بلند خواهد شد. پس بهتر است قبل آن که آن روز بیاید، جلو نشر نوشته های ناباب و مضر و گمراه کنند را در سایت های خویش بگیرند و بدانند که آزادی بیان و عمل هیچ وقت بدین معنی نیست، که به نام آزادی گور آزادی را بکنیم!!

پایان